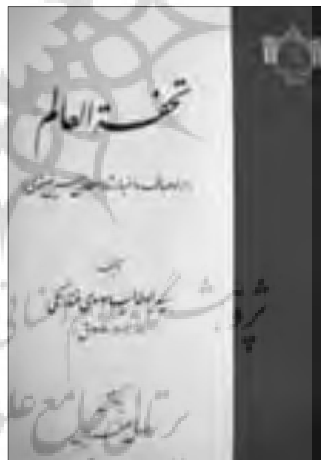


اوصاف شاه سلطان حسین

● زهرا علی محمدی



■ تحفه العالم (در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین)

■ سید ابوطالب موسوی فندرسکی

■ به کوشش رسول جعفریان

■ تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸، ۱۶۰ ص.

معرفی نویسنده

یکی از منابع تألیفی در دوره‌ی واپسین حکومت صفوی، کتاب تحفه العالم (در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین) اثر سید ابوطالب موسوی فندرسکی است که در طی سال‌های ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ نوشته شده است. این اثر به تصحیح و کوشش آقای رسول جعفریان در بهار سال ۱۳۸۸ با جلد کالینگور و به صورت زرکوب به چاپ رسیده است که متشکل از شش جزء به صورت نظم و نثر است.

صاحب تحفه العالم، میرزا ابوطالب موسوی فندرسکی خواهرزاده‌ی میرابوالقاسم فندرسکی (م. ۱۰۵۰) فقیه و فیلسوف مشهور بوده است. اینکه وی را نوه‌ی شخص مذکور ذکر می‌کنند درست نیست؛ چرا که پدر بزرگ وی، میرزا شرف الدین نام داشته است. ابوطالب در حضور علمایی چون آقا حسین خوانساری (م. ۱۰۹۸) و علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰) شاگردی کرده است (مقدمه، ص ۷). او در چندین جا خود را پسر «جلال الدین میرزا بیگ الموسوی» از سادات فندرسک^۱ معرفی کرده (صص ۴۸، ۶۵، ۹۷، ۱۴۰، ۱۵۴). و در جایی وی را به ارسطو تشبیه کرده است که نشان از بزرگمرد بودن وی دارد.

طبق شجره‌نامه‌ی موجود از میرفندرسکی، نسب وی به امام موسی بن جعفر می‌رسد (ص ۱۰). وی از منشیان و نویسندگان پرکار و فاضل قرن یازده و دوازده هجری بوده و در شعر خود را «ابوطالب» تخلص می‌کرده است. آثار این فقیه و ادیب ضمن شرح حالش در ریاض العلماء اثر میرزا عبدالله افندی که معاصر ابوطالب نیز بوده است، آمده است. از جمله آثار وی را که در زمینه‌های مختلف می‌باشد صاحب ریاض العلماء چنین برشمرده است: المنتهی در نحو، حاشیه‌ی تفسیر بیضاوی، حاشیه‌ی اصول کافی، حاشیه‌ی شرح لمعه، المنتحی در نجوم، رساله‌ی مجمع البحرین در علم عروض و قافیه، نگارخانه چین، دیوان موسوم به غزوات حیدری که شرح جنگ‌های امام علی (ع)، ساقی نامه به نظم، منظومه‌ی سامی و... (مقدمه، ص ۸)^۲

محتوای کتاب

این رساله در اوایل جلوس شاه سلطان حسین بر مسند سلطنت



شاه سلطان حسین صفوی

صفوی نگاشته شده و سرتاسر کتاب تعریف و تمجید از حالات و شخصیت و اعمال شاه سلطان حسین است. با این همه توصیف و تعریف از شاه سلطان حسین، نویسنده هدف از تألیف آن را «مداحی شاعرانه» و «مدحت سرایی منشیانه» ندانسته است و دلایل آن را چنین توجیه کرده است: یکی آن که هیچ از این دو صنعت به سادات و علما زیاد مناسبتی ندارد که سلطان حسین جزو این گروه است. دیگر آن که کسی که ملک ایران به تمامی در اختیار او و ممالکی چون داغستان، گرجستان، قندهار، لرستان و... در حیطه‌ی تصرف بندگان و امیران او بوده باشد، «در وصف عظمت و جلال او چه توان گفتن و چه چیز از آن مخفی است که به مداحی و وصافی در مقام اظهار آن باید درآمدن؟» (ص ۳۴).

ابوطالب دلیل نام گذاری اثرش به «تحفه العالم» را به ممتاز بودن شاه سلطان حسین به صفات پسندیده و سرافراز بودن وی بر جمیع پادشاهان عالم بیان داشته است.

و این صفات پسندیده را که تنها مختص شاه سلطان حسین است در ضمن شش جزء در صفاتی چهارده گانه به صورت نثر آمیخته به نظم توصیف کرده است. شاید در علت تعریف و تمجیدهای بسیار از شاه این بوده باشد که با توجه به قول محمد محسن مستوفی صاحب زبده التواریخ، چون در ایام سلطنت این شاه، علما و فضلا و سادات بسیار مستقل بودند و مصدر و منشاء امور کلیه می شدند،^۴ او نیز چون در گروه علما محسوب می شده است، خواستار بهره مندی از الطاف شاهانه بوده است. بخش میانی کتاب با عنوان «ذره و آفتاب» نیز در تأیید این حرف است.

ذکر صفات چهارده گانه در مورد شاه سلطان حسین که اثر میرفندرسکی را تشکیل داده است، به این ترتیب‌اند:

صفت اول: تعظیم شریعت غرا و تکریم طریقت ملت بیضاست که در بیان علت آن بیان داشته است شاه مذکور در فرمانی راجع به منع مسکرات، دستور انهدام تمام میخانه‌ها و شکستن کوزه‌های شراب - منع و قدغن کردن کفتربازی و کبوترپرانی که «عبث ترین شغل‌ها» بوده و دستور جمع آوری آلات لهو و لعب و قمار را داده بوده است، و به حرف امرا و ارکان دولت که نقض این فرمان‌ها را مبنی بر اینکه «مالیه و خراج فواحش و اهل قمار و سایر مناهی و ملامی هر ساله مبلغی خطیر است» را از پادشاه تقاضا داشتند، گوش نداده و «همت مروّج شریعت» فرموده است (صص ۳۶، ۳۷). باید توجه داشت که انتساب این امور به شاه مربوط به اوایل سلطنت وی بوده است؛ چراکه بنا به گزارش منابع، مدتی از آن گذشته بود که خود شاه از عاملان اصلی نقض این امور و اجرای آن‌ها بوده است. به طوریکه گستردگی حرمسرای او و اشتغال به میگساری وی معروف بوده است.^۵

صفت دوم منسوب به شاه حسین، صله‌ی رحم است که مربوط به کشته شدن پسران و برادران، و یا کور شدن آنان توسط شاهان پیشین صفوی به خاطر ترس از قدرتگیری آنان بوده است. نویسنده، شاه حسین را میرا از این اعمال دانسته است.

صفت سوم انتساب صفات عدل و داد و انصاف به شاه است، به این

خاطر که وی برخلاف شاهان قبلی که در دولت خانه، به جهت رسیدگی به شکایات مردم و دادخواهی، صدر و دیوان بیگی انتصاب کرده بودند، ولی آنان مانع از رسیدن دادخواهی مردم به گوش شاه می شدند، خود هر چند روز یک بار در دیوان عدالت می‌نشست تا هر ستم‌دیده‌ای به آسانی در مقام رفع ظلم از خود برآید (صص ۴۱، ۴۲، ۴۰).

صفت چهارم را در شجاعت و تهور و ورزیدگی در فنون سپاهیگری می‌داند. از نمونه شجاعت‌های شاه را در این زمینه، چابک سواری، تیراندازی و قدرت کمانگیری وی دانسته و آن‌ها به نظم کشیده است. گزارش‌های دیگر از وی که بی‌علاقگی او به ورزش را نشان داده و اعلام کرده‌اند که در وقت جلوس وی به سلطنت قادر به سوار شدن بر اسب نبود، حاکی از تردید در موارد بالاست.^۶

صفت پنجم این پادشاه به گزارش مؤلف، «جود و سخا و عطا» وی است. به طوریکه امرا و سپاهیان خویش را از «خلعت‌های زربفت ینگى دنیا و دیبای روم و چین و تاج و طومارهای مرّصع به لالی و جواهر ثمین و اسبان تازی نژاد با زین مرّصع و لجام طلا و... اسلحه‌ی نادره و تحفه‌ی روز هیجا و جنگ از جزایری و تفنگ و کمان...» بهره‌مند می‌ساخته است.

جمع میان خلق حسن و صلابت و مهابت صفت ششم شاه حسین است که منظور از آن ملاطفت با سادات، علما، ضعفا و فقرا، و صلابت رفتار با سلاطین، امرا و ارکان دولت می باشد (ص ۴۶).

صفت هفتم شاه، زیبایی چهره و موزون بودن اندام وی شمرده شده

این رساله در اوایل جلوس شاه سلطان حسین بر مسند سلطنت صفوی نگاشته شده و سرتاسر کتاب تعریف و تمجید از حالات و شخصیت و اعمال شاه سلطان حسین است

عمه‌ی پدرش و نیز تعدادی از خواجه سرایان به حکومت دست یافته است و رقابت بین آنان و گروه دیگر که خواهان به تخت نشاندن عباس میرزا (برادر کوچک حسین میرزا) بوده اند، نمایان بوده است.^۷ فندرسکی در جایی از مخالفت شاه حسین با مراسم شب ولادت شاهان صفوی که شامل طواف طایفه‌ی قزلباش به عبارتی صوفیان در سه مرتبه به دور شاه بوده است، یاد کرده است. «آن اعلیحضرت بر این حرکت انکار بلیغ نموده، منع فرمود» و دستور داد که بعد از آن، این حرکت منسوخ شود (ص ۷۷). وی این امر را پنهان داشته است که عاملان و مشوقان وی در این کار مسلماً عالمانی امثال خودش بوده باشند که مخالف حضور صوفیان بودند؛ چرا که در این زمان، علما بر اعمال و رفتار شاه نفوذ فوق العاده داشته و درصدد از بین بردن قدرت وامانده صوفیان بودند.^۸

در جزء سوم، نویسنده «عفت و عصمت» شاه حسین را برجسته کرده است. آنچه از این بخش به دست می آید، این است که نویسنده، سخت‌گیری‌های شاه را در مورد حضور زنان در محلات و خیابان‌ها و صورت پوشاندن بر غیر محارم و لزوم کسب اجازه از همسران خویش در مواردی چون حضور در بیرون از خانه را انتساب به عفت و عصمت شاه می داند.

در برابر چنین سخت‌گیری‌های شاه سلطان حسین بر زنان و دختران، سفرنامه‌ها از ربودن دختران زیباروی از خیابان‌ها برای حرمسرای شاه مذکور خبر می‌دهند^۹ که نشان می‌دهد نویسنده جانب شاه را در نظر داشته و نگاهش تنها به یکسوست.

صفت دهم سلطان حسین را نویسنده، ساده‌زیستی وی می داند. وی به دنبال آن به علل ضعف شاهنشاهی ایران در آن دوره می‌پردازد که عمده‌ترین علت آن ضعف نیروی سپاهی و تعداد اندک آن است که آن را از زبان خود شاه می‌نویسد. آنچنان که شاه اعلام می‌کند دلیل این امر نیز روی آوردن مردم و امرا و درباریان به تن‌آسانی، تجملات، تزئینات و اسراف در ابنیه و عمارت و عدم بصیرت به اسرار مُلک و مملکت است. پس در مقام اصلاح امور لشکری و سپاهیگری برخاسته تا به امور آن که به مدت پنجاه - شصت سالی جنگی بین ایران و دشمن رخ نداده، بپردازد (ص ۸۶-۹۰)، و در این راستا، اقدام شاه «مستعد داشتن [لشکر] و قدرت و تسلط بر لوای اقلیم گیری و کشورستانی» بوده است (ص ۹۲). این اظهارات، اگرچه عمل واقعی شاه را نشان نمی‌دهد، چراکه در صورت

است. مؤلف در این قسمت سیمای ظاهری شاه را به نظم و نثر به عرضیه‌ی نمایش گذاشته است (صص ۴۷، ۴۸). او خود اشاره می‌کند که این قسمت از اثرش را در سال ۱۱۰۷ در اصفهان نوشته است (ص ۴۸). بخش میانی اثر میرفندرسکی، با عنوان «ذره و آفتاب» راجع به خود مؤلف و سلطان است که ذره تشبیهی است به خود و آفتاب اشاره به سلطان حسین. وی در این بخش اظهار شغف کرده است از اینکه شاه در روز عید نوروز، وی را مورد الطاف خویش قرار داده است؛ چرا که نه ماه بود سلطان به خاطر اعمال امرا و درباریان که اتفاق نموده و همیشه میان این ذره و آفتاب چون ظلمت شب حایل بودند و ذره را «از فضای پرتو التفات آن آفتاب تابان» مهجور داشته بودند، نویسنده را مورد التفات خویش قرار نداده بود. گویا به قول خودش، جمعی وی را «بی‌رسم و مسکوت‌عنه» می‌خواستند که عمل شاه خط بطلانی بر آرزوهای آنان کشیده است.

به دنبال آن، او حالات و احساسات درونی خویش را از این مرحمت به زبان شعر بیان کرده و سلطان را بسیار مدح گفته است؛ و متحیر از اینکه شاه، وی را در نظرها اعتبار فرموده و «سر مباحث او را به ذروه‌ی سپهر برین رسانیدند». اگر چه زشادی نگنجم به پوست / که آنم که دارد مرا شاه دوست... (ص ۴۹-۶۵)

جزء دوم تحفه العالم پس از آن شروع می‌شود: نویسنده در این بخش تنها به توصیف صفت هشتم شاه با عنوان «آرامش شاه سلطان حسین در وقت بر تخت نشستن» می‌پردازد. میرزا ابوطالب در این بخش نکات مهمی را عرضه می‌کند. وی اوضاع دربار را همزمان با مرگ شاه سلیمان پدر سلطان حسین و پس از آن به عرضیه‌ی نمایش گذاشته و درصدد است که اوضاع را در آرامش کامل نشان دهد غافل از آنکه نادانسته از اختلافات داخلی دربار که تبدیل به دو گروه «خواجه سرایان سفید» و «خواجه سرایان سیاه» شده‌اند، سخن می‌راند که چطور در پی برگزیدن شاه دلخواه خویش (عباس میرزا و حسین میرزا) هستند. (صص ۶۷-۷۰)

در حالیکه نویسنده ادعای بی‌رغبتی حسین میرزا به پادشاهی را ذکر کرده که مایل به تخت رساندن یکی از برادران خود بوده است و در این راستا، یک یک برادران را به پادشاهی دعوت و اصرار می‌کرده است؛ (صص ۷۱، ۷۲) گزارشات منابع دیگر آن دوره حاکی از خلاف این امر است. به طوریکه سلطان حسین با تلاش پیگیر و وافر مریم بیگم

مؤلف، اظهار داشته که شاه حسین برخلاف شاهان پیشین، به محض جلوس بر سلطنت، حکم به تغییر و تبدیل ارکان دولت نداده و در صورت ارتکاب جرم امرا و بزرگان دولتی و خیانتشان، آنان را عزل نکرده و به شغلی دیگر منصوب کرده است

شاه سلطان حسین

صفت سیزدهم و چهاردهم شاه به ترتیب، فرمان برچیدن باغ وحش و عزم شاه در فتح اورنگج خوارزم است. از اهمیت کتاب یکی این است که با توجه به اینکه تحفه العالم، در دو سال آغازین حکومت شاه سلطان حسین نوشته شده و شخصیت و اقدامات شاه مذکور در آغازین سال‌های پادشاهی وی بیان شده است، در تعریف کلی حالات و اقدامات سلطان در مقایسه با منابع اخیر دوره وی و یا پس مرگش شایان اهمیت است.

به لحاظ سیاسی، اثر مذکور، نوع نگرش یک عالم دینی را به سیاست و سیاستمداری نشان می‌دهد. آنچه در چشم این عالم اهمیت حیاتی دارد، نگاه به سلطنت به عنوان تنها رکن قدرت و حکومت در ایران است. (مقدمه، ص ۱۸)

از بعد ادبی، اثر میر فندرسکی، وی را ادیبی برجسته و منشی متن‌های ادبی سنگین معرفی می‌کند. نیز به احتمال بخشی از دیوانش - که گم شده است - بوده باشد. (مقدمه، ص ۲۳)

اجرای آن احتمال سقوط دولت صفویه که در زمان وی بوده است، کمتر می‌شد؛ اما این گزارشات حاکی از هوشیاری سلطان حسین در سال‌های آغازین سلطنت خویش در این رابطه است.

«طلاقت لسان و فصاحت بیان» صفت یازدهم شاه است. وی آن را چنین بیان می‌دارد که «این بنده‌ی ضعیف تا به امروز هیچ یک از آن دو صفت را در هیچ متکلمی ندید و در قصص و آثار پیشینگان نیز از هیچ سخن‌پردازی نشنیده» است (ص ۱۰۰).

مؤلف، صفت دوازدهم شاه را حلم و بردباری و تحمل معرفی کرده و در توضیح آن اظهار داشته که شاه حسین برخلاف شاهان پیشین، به محض جلوس بر سلطنت، حکم به تغییر و تبدیل ارکان دولت نداده و در صورت ارتکاب جرم امرا و بزرگان دولتی و خیانتشان، آنان را عزل نکرده و به شغلی دیگر منصوب کرده است (ص ۱۰۳). در جای دیگر گفته است: «از ابتدای جلوس بر تخت فلک رخت شاهنشاهی تا حال که قریب به دو سال است، هیچ خاطری را از خود نخسته و هیچ دلی را نشکسته‌اند» (ص ۱۲۵). بنای آن بر این است که از آغاز کار، مهر و محبت و دوستی و اخلاص واقعی شاه در دل‌های خاص و عام متمکن و مستقر شود (ص ۱۲۶). با این اوصاف یکی از عوامل سقوط دولت وی معلوم می‌شود. این جنبه از شخصیت شاه، برخلاف نظر نویسنده باعث ازدها شدن صاحب‌منصبان دولتی و کاهش قدرت سلطان حسین شده است. چرا که بنا به گزارشات محمد محسن مستوفی و محمد هاشم آصف، دو نویسنده‌ای که در مورد عوامل سقوط دولت صفویه قلمفرسایی کرده‌اند، صاحب‌منصبان دولتی شاه حسین چون ملاباشی، خواجه‌باشی، وزیر و قورچی‌باشی چنان قدرتمند شده بودند که دستورات شاه را اجرا نمی‌کردند و تنها در پی جاه طلبی‌های خویش بودند.^{۱۰} البته نویسنده، راهکارهایی را نیز در برابر قدرت‌طلبی‌های امرا و بزرگان دولتی بیان داشته است که بعد از جلب نظر آنان، می‌بایستی شاه آن‌ها را اعمال کند، ولی شاه تا آخر عمر نتوانست قدرتی را کسب کرده و در کاهش قدرت امرا بکوشد.

مطلب دیگر، عاقل دانستن شاه نسبت به بقیه مردم (۱۱۰) و فطری دانستن کردانی و تدبیر وی (ص ۱۱۷) توسط نویسنده است و دلایل مشورت آنان با امرا و بزرگان دولتی در مورد امورات حکومتی را ایجاد احساس سرور، خوشدلی و سرافرازی در وجود آنان - امتحان عقول ارباب مشورت ... می‌داند. (رک: ۱۱۱-۱۱۳)

پی‌نوشت

۱. سید علی کاشفی خوانساری، «مروری بر احوال و آثار میرزا ابوطالب فندرسکی»، آینه میراث، سال چهارم، ش ۲، پاییز ۱۳۸۰.
۲. فندرسک دهستانی است از بخش رامیان شهرستان گرگان.
۳. کاشفی خوانساری، پیشین، (برای اطلاع بیشتر در مورد ماهیت دیوان غزوات حیدری مراجعه کنید به مقاله‌ی مذکور)
۴. محمد محسن مستوفی، زبده التواریخ به کوشش بهروز گودرزی، تهران، موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵.
۵. ر.ک: محمد هاشم آصف (رستم الحکما)، رستم التواریخ، به تصحیح میترا مهرآبادی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۲، صص ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲؛ لارنس لاکهارت، انقراض سلسله‌ی صفویه، ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۸۰، صص ۴۰، ۴۱.
۶. لاکهارت، ص ۲۹.
۷. مستوفی، ص ۱۱۵؛ لاکهارت، ص ۳۰.
۸. - ر.ک: لاکهارت، ص ۳۲.
۹. - لاکهارت، ص ۳۴.
۱۰. - ر.ک: مستوفی، صص ۱۲۵-۱۳۲؛ آصف، صص ۱۲۴-۱۳۰.